



دستور

ویژه‌نامه‌نامه نامۀ فرهنگستان، سال ۱۳۹۲، شماره ۹، صفحه ۱۸۲-۲۱۶

## معرفی و نقد کتاب دستور گزاره‌های مرکب: ساخت‌های اسم - فعل

پریوش صفا (دانشگاه تربیت مدرس)

زهرا زندی‌مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

Samvelian, Pollet (2012), *Grammaire des prédicats complexes; les constructions nom-verbe*, Paris: Lavoisier, 330pp.

دستور گزاره‌های مرکب: ساخت‌های اسم - فعل، پولا سمولیان، انتشارات لاوازیه، پاریس، ۲۰۱۲، ۳۳۰ صفحه.

یکی از ابهامات اساسی در حوزه نحو و معنا و گفتمان، در پردازش زبان فارسی، شناخت افعال مرکب است. تا کنون افعال مرکب زبان فارسی مورد توجه بسیاری از دستورنویسان و زبان‌شناسان بوده و آثار ارزنده و متعددی نیز در این زمینه نگاشته شده است (خیامپور ۱۳۴۷؛ نائل‌خانلری ۱۳۶۶؛ باطنی ۱۳۴۸؛ وحیدیان کامیار ۱۳۵۶؛ انوری و احمدی گیوی ۱۳۷۶؛ صادقی ۱۳۷۲؛ دبیرمقدم ۱۳۷۴ (تجدید چاپ شده در دبیرمقدم ۱۳۸۴)؛ طباطبایی ۱۳۸۴؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹؛ طیب‌زاده ۱۳۸۹؛ Karimi-Doostan 2005؛ Lambton 1984؛ Forbes 1876؛ Jones 1828)

(Karimi 1997). باین حال، تحلیل زبان‌شناختی فعل مرکب در زبان فارسی همچنان وضعیت بحث‌انگیزی دارد و نظریات متنوع و تقسیم‌بندی‌های متفاوتی در این باره ارائه شده که در این بررسی به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

کتاب دستور گزاره‌های مرکب فعل، تألیف پولا سَمولیان، به زبان فرانسوی، از جمله کارهای تجربی است که کوشیده است تا نشان دهد دستاوردهای تجربی موجود در این زمینه تا چه حد می‌توانند به پرسش‌های گوناگون مرتبط با تصویر ذهنی توالی‌های نحوی متشکل از اسم و فعل سبک و یا فعل واژگانی و مفعول پاسخ دهند. این کتاب به‌ویژه می‌کوشد از یک سو راه‌حلی واقع‌گرایانه و تجربی، اما کارآمد، برای حل مسئله متناقض‌زایی این توالی‌ها، و از سوی دیگر ماهیت کمابیش خاص و اختیاری (انتخابی) آنها ارائه دهد.

به طور کلی، هدف اصلی نویسنده که در مقدمه کتاب نیز به آن اشاره شده، دستیابی به اصولی است که با بهره‌گیری از آن بتوان گزاره‌های مرکب اسم-فعل را در زبان فارسی توصیف و طبقه‌بندی کرد؛ به‌گونه‌ای که بتوان از یک سو ویژگی‌های نحوی و معنایی موردی و خاص آنها را توجیه کرد و از سوی دیگر، میزان زایایی و قاعده‌مندی آنها را نشان داد. این اصول را می‌توان با بررسی مجموعه بزرگی از داده‌های به‌دست‌آمده از منابع گوناگون، از جمله نمونه‌های بیان‌شده توسط گویندگان و نیز جملات به‌کاررفته در مطبوعات و متون ادبی و یا جملات برگرفته از اینترنت استخراج کرد.

ساختار صوری کتاب، علاوه بر پیشگفتاری مختصر و مقدمه‌ای نسبتاً مفصل، مشتمل بر پنج فصل است که هر فصل تقسیمات فرعی مربوط به خود را دارد. کتابنامه، نمایه جزء فعلی گزاره‌های مرکب، نمایه جزء غیرفعلی گزاره‌های مرکب و سرانجام نمایه نام نویسندگان پایان‌بخش این کتاب است.

در پیشگفتار کتاب به این نکته اشاره شده است که اصل کتاب در واقع مجموعه مقالاتی بوده که مؤلف بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ در پی تحقیقاتی وسیع به انجام رسانده است و در سال ۲۰۰۹ به‌عنوان رساله‌ای برای اثبات قابلیت هدایت طرح‌های تحقیقاتی، به دانشگاه دیدرو (Diderot) در پاریس ارائه نموده است. وی

همچنین پس از تشکر و قدردانی از تمام کسانی که وی را در انجام این کار یاری داده‌اند به وبگاهی اشاره می‌کند که فهرستی بالغ بر پانصد فعل مرکب از فعل «زدن» را برای استفادهٔ عموم در آن قرار داده است که این خود پایگاه اطلاعاتی ارزشمندی برای تحقیقات آتی در زمینهٔ فعل مرکب به شمار می‌رود. صفحات ۱۳ و ۱۴ کتاب حاوی علائم اختصاری به کاررفته در کتاب است.

مقدمهٔ کتاب، مشتمل بر ۱۲ صفحه، به معرفی کتاب و اهداف آن اختصاص دارد. در این مقدمه به نکات ذیل اشاره شده است: ۱. توالی‌های نحوی متشکل از یک اسم و یک فعل در زبان فارسی بسیار بیشتر از افعال ساده است؛ ۲. مفعول افعال واژگانی می‌تواند حرف تعریف و شمار نگیرد و به این ترتیب با فعل سبک چنان درآمیخته شود که مجموعاً به عنوان یک واحد معنایی عمل کند: توپ‌بازی کردن، دراز کشیدن، برگشتن، به دنیا آمدن؛ ۳. پدیده‌های فوق‌الذکر خاص زبان فارسی نیستند و در بسیاری از زبان‌های دیگر نیز مشاهده می‌شوند؛ ۴. انضمام مفعول (به صورت صرفی، معنایی یا نیمه‌انضمامی) نیز در بسیاری از زبان‌ها دیده می‌شود؛ ۵. در برخی زبان‌ها هر دو صورت ذکرشده را می‌توان دید؛ ۶. آنچه زبان فارسی را از سایر زبان‌های دارای ساخت‌های اسم - فعل مجزا و متمایز می‌کند این است که میزان جوش خوردگی بین اسم و فعل سبک همیشه قابل پیش‌بینی نیست و در نتیجه گاه ساخت‌های حاوی فعل سبک و ساخت‌هایی که در آنها جزء غیرفعلی مفعول فعل واقع می‌شود، با هم خلط می‌شوند، به طوری که قابل تشخیص از یکدیگر نیستند؛ ۷. از منظر معناشناسی هر دو جزء فعلی و غیرفعلی، یک گزاره را تشکیل می‌دهند و می‌توانند جای خود را به یک فعل ساده بدهند؛ چنان‌که در سایر زبان‌ها معمولاً با یک واژه ساده ترجمه می‌شوند. بدین ترتیب که فقط یک تکیهٔ واژگانی می‌گیرند و می‌توانند مبنای اشتقاق صرفی باشند. جزء غیرفعلی می‌تواند با یک حرف تعریف یا یک صفت عددی یا یک صفت توصیفی از جزء فعلی جدا شود.

به هر حال، هم ساخت‌های متشکل از اسم و فعل سبک و هم ساخت‌های متشکل از مفعول و فعل را می‌توان تحت عنوان گزاره‌های مرکب گرد آورد. مسئلهٔ مهم در اینجا تعیین ملاک برای قرار دادن یا قرار ندادن این صورت‌های ترکیبی در فهرست افعال مرکب است.

درواقع، معنای فعل مرکب تا حد زیادی وابسته به معنای عنصر غیرفعلی آن است. به این ترتیب، کار تهیه فهرست افعال مرکب محدود می‌شود به ذکر افعال سبکی که در هر مدخل واژگانی، قابلیت ترکیب با آن فعل را دارند، مگر آنکه ترکیب مورد نظر قابل پیش‌بینی باشد.

به اعتقاد نگارنده کتاب شاید این راه‌حل برای زبانی مثل فرانسوی که افعال سبک و افعال واژگانی آن بر طبق ملاک‌های معین و حساب‌شده‌ای عمل می‌کنند کارساز باشد، اما برای زبان فارسی نیست.

تعداد افعال ساده زبان فارسی را بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ فعل ارزیابی کرده‌اند که اگر افعال مهجور و گونه‌های سبکی عامیانه را از این فهرست کنار بگذاریم، این تعداد به حدود ۱۰۰ فعل کاهش می‌یابد که پربسامدترین آنها، هم دارای کاربرد واژگانی‌اند و هم در جایگاه فعل سبک به کار می‌آیند. بدیهی است که با این تعداد محدود فعل، چندمعنایی چنان ابعاد وسیعی به خود می‌گیرد که در بسیاری از موارد تشخیص معنای فعل خارج از ترکیب آن با یک عنصر غیرفعلی کاری ناممکن خواهد بود. پس قابل درک است که چرا اغلب افعال متعددی زبان فارسی دارای کاربرد مطلق نیستند: «مریم کتاب می‌خواند/ مریم آواز می‌خواند/ مریم می‌خواند». می‌دانیم که هرچه یک فعل دارای معنای بیشتری باشد، خواص افعال سبک بیشتر بر آن مترتب است. به این ترتیب، نه تنها طبقه افعال مرکب فارسی — که جزو طبقه ساخت‌های دارای فعل سبک‌اند — بسیار غنی‌تر از این طبقه واژگانی در زبان‌هایی نظیر فرانسوی است، بلکه نقش‌هایی که فعل سبک و عنصر غیرفعلی در تعیین ویژگی‌های نحوی و معنایی ایفا می‌کنند نیز بسیار متنوع‌تر و پیچیده‌تر از نقش‌هایی است که قبلاً بیان شد؛ به طوری که تعیین محدوده افعال واژگانی نیز تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد و در نتیجه اگر افعال صرفاً سبک، نظیر «کردن» و «شدن» را کنار بگذاریم، در سایر موارد تشخیص اینکه رابطه بین عناصر سازنده گزاره، رابطه بین اسم و فعل سبک است یا رابطه فعل و مفعول، کار بسیار دشواری است. البته وی بر این نکته تأکید می‌کند که این مورد فقط خاص زبان فارسی نیست. تحقیقات بسیاری بر این نکته تأکید می‌کنند که میزان خاص بودن محتوای معنایی افعال دارای درجه‌بندی است.

نویسنده کتاب هیچ‌یک از ویژگی‌های طرح‌شده در آثاری را که به گزاره‌های مرکب فارسی اختصاص یافته‌اند، برای اثبات واژه بودن این توالی‌ها کافی نمی‌داند. به اعتقاد وی هیچ‌یک از این استدلال‌ها نشان نمی‌دهند که این گزاره‌ها به صورت واژگانی یا در دل واژگان زبان شکل گرفته باشند؛ به‌ویژه اگر مقصود از شکل‌گیری واژگانی شکل‌گیری یا ساخت صرفی باشد. به عبارت دیگر، گزاره‌های مرکب اسم - فعل در زبان فارسی، جدا از میزان اصطلاحی بودن و یا ترکیب‌پذیری، هرگز به‌عنوان اجزای نحوی عمل نمی‌کنند، بلکه همان ساخت‌های نحوی‌اند که از کلمات متعددی تشکیل شده‌اند و گروه به شمار می‌روند. در عوض، این توالی‌ها ویژگی‌هایی را به نمایش می‌گذارند که آنها را با واحدهای واژگانی<sup>۱</sup> قابل مقایسه می‌سازند. اکثر آنها مبتنی بر رابطه‌ای قراردادی هستند که می‌تواند بین یک صورت و یک معنی برقرار شود و به همین دلیل می‌بایست در واژگان ذهنی<sup>۲</sup> گویشوران زبان ذخیره گردد. از این لحاظ، گزاره‌های مرکب فارسی با ساخت‌هایی نظیر *render homage, mettre en scène, prendre décision* قابل مقایسه‌اند و می‌توانند به‌عنوان تکواژهای گروهی که در زبان انگلیسی به آنها واحدهای واژگانی گروهی<sup>۳</sup> گفته می‌شود، تلقی شوند. تکواژهای گروهی را نخستین بار ماسینی (Masini 2009) مطرح کرد. داده‌های دیگری نیز هم‌سو با این موضوع، در فصل‌های بعدی بررسی شده‌اند.

در دستورهای پیشین، آنجا که به افعال مرکب پرداخته شده است، تعاریف ارائه‌شده به‌ویژه از نظر معنا به هم نزدیک‌اند، اما در مصداق‌ها و تقسیم‌بندی‌های فعل مرکب اختلاف نظر وجود دارد. برای مثال تقریباً اکثر دستورنویسان (ناتل خانلری ۱۳۶۶؛ باطنی ۱۳۷۴؛ انوری و گیوی ۱۳۷۶؛ دبیرمقدم ۱۳۸۴؛ طباطبایی ۱۳۸۴؛ طبیب‌زاده ۱۳۹۱؛ Karimi-Doostan 2005) بر این ویژگی فعل مرکب که یک واحد معنایی است و هم‌کرد یا جزء فعلی آن از محتوای معنایی خود تهی شده است و بخش اعظم معنای آن را همراه یا جزء غیرفعلی حمل می‌کند، اتفاق نظر دارند. برخی به‌جای هم‌کرد عنوان فعل یاور یا فعل کمکی را برگزیده‌اند (فرشیدورد ۱۳۸۴). برای جزء غیرفعلی هم عناوین مختلفی ذکر شده است. برخی جزء غیرفعلی را فعل یار (گیوی ۱۳۸۰) و گروهی همراه (طباطبایی ۱۳۸۴؛ طبیب‌زاده

(۱۳۹۱) و بعضی اسم فعل نامیده‌اند (Karimi-Doostan 2005). کریمی دوستان (Ibid) به این نکته اشاره می‌کند که کلمهٔ light verb (همکرد) توسط گروهی از محققان مانند یسپرسن (Jespersen 1965)، گریمشا و مِستِر (Grimshaw & Mester 1988) و دیگران، برای طبقه‌ای از افعال به کار رفته است که از لحاظ معنایی رنگ باخته‌اند و به دلیل نداشتن قدرت کافی برای اعطای نقش معنایی، نمی‌توانند مستقلاً به‌عنوان یک محمول به کار روند.

در زمینهٔ فعل مرکب تحقیقات بسیاری صورت گرفته است. ما در اینجا تنها به معرفی کوتاهی از پژوهش‌های عمده بسنده می‌کنیم که می‌توان آنها را از حیث توصیفی، زبدهٔ تمام مباحثی دانست که تا کنون دربارهٔ فعل مرکب ارائه شده است: دبیرمقدم (۱۳۷۴/۱۳۸۴)، طباطبایی (۱۳۸۴) و طبیب‌زاده (۱۳۹۱).

دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۴۹-۱۹۹) افعال مرکب را به دو دستهٔ ترکیبی و انضمامی تقسیم کرده است. به اعتقاد وی، در زبان فارسی انضمام مفعول صریح و گروه حرف اضافه‌ای وجود دارد؛ به این معنا که تحت فرایند انضمام، مفعول صریح نشانه‌های دستوری وابسته به خود را (شامل حرف نشانهٔ «را»، حرف تعریف نکرهٔ «ی»، نشانهٔ جمع، ضمیر ملکی متصل و ضمیر اشاره) از دست می‌دهد و به فعل منضم می‌شود و در این صورت، این اسم فاقد حالت دستوری است. ماحصل این فرایند از لحاظ ساختی، فعل مرکب انضمامی است که اولاً لازم است و ثانیاً، از نظر معنایی، یک کل و واحد معنایی است. در مثال (۱-ب) شاهد چنین فعلی هستیم:

۱- الف: بچه‌ها غذایشان را خوردند.

ب: بچه‌ها غذا خوردند.

همچنین تعدادی از گروه‌های حرف اضافه‌ای که نقش قید مکان دارند می‌توانند از فرایند انضمام متأثر شوند. تحت این فرایند، حرف اضافه حذف می‌شود. در مثال (۲-ب) شاهد چنین فعلی هستیم:

۲- الف: بچه به زمین خورد.

ب: بچه زمین خورد.

دبیرمقدم در تأیید ضرورتِ قائل شدن به افعال مرکب انضمامی، از شواهد واجی و نحوی و معنایی بهره جسته است.

بدیهی است که همه این افعال، همچنان که دبیرمقدم تصریح کرده است، در فرهنگ‌های فارسی مدخل نمی‌شوند؛ هرچند، در فرهنگ فارسی استاد دکتر محمد معین فعل غذا خوردن، و در فرهنگ معاصر فارسی امروز، تألیف غلامحسین صدری افشار، فعل زمین خوردن مدخل شده‌اند. وی افعال مرکب ترکیبی را از نظر نحوه ساخت به گروه‌هایی تقسیم کرده است:

۱. اسم + فعل: تهدید کردن؛
  ۲. قید یا قید پیشوندی + فعل: برانداختن، فرود آمدن؛
  ۳. صفت + فعل کمکی: دلخور بودن؛
  ۴. گروه حرف اضافه‌ای + فعل: به دنیا آمدن؛
  ۵. اسم مفعول + فعل کمکی مجهول‌ساز: کشته شدن.
- طباطبایی (۱۳۸۴: ۲۶-۳۴) برای تشخیص فعل مرکب سه معیار را ارائه کرده است:
- الف) فعل مرکب یک واحد معنایی است که هم‌کرد یا جزء فعلی آن از محتوای معنایی خود تهی شده است و بخش اعظم معنای آن را همراه یا جزء غیرفعلی حمل می‌کند، مانند حرف زدن؛

ب) عبارت متشکل از یک اسم و یک فعل متعدی که در مجموع به یک مفعول رایسی احتیاج داشته باشند، فعل مرکب است: تهدید کردن؛

ج) عبارت متشکل از یک اسم و یک فعل گذرا که بتوان آنها را با هم در یک جمله به کار برد و برای آن اسم «را» آورد، فعل مرکب است: رنج کشیدن (\*رنج را کشید).

طیب زاده در کتاب دستور زبان فارسی؛ بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی (۱۳۹۱: ۸۱) در مورد افعال مرکب چنین می‌نویسد:

فعل مرکب در فارسی، از حیث تاریخی، وضعیت تثبیت شده و مشخصی ندارد؛ به این معنا که بسیاری از افعال مرکب فارسی کاملاً واژگانی شده‌اند و به وضعیت نهایی خود رسیده‌اند، و برخی دیگر در مراحل گوناگون تبدیل شدن به فعل مرکب هستند.

به اعتقاد وی دشواری توصیف فعل مرکب در زبان فارسی ریشه در همین وضعیت تاریخی تثبیت نشده آن دارد. فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که از دو واژه مستقل ترکیب یافته، واژه اول اسم یا صفت یا قید، و واژه دوم فعل است، مانند: اجرا کردن. وی

جزء اول را در افعال مرکب همراه و جزء دوم آن را همکرد می‌نامد. طیب‌زاده در کتاب خود کوشیده است تا زنجیره‌هایی را که شباهت ظاهری به فعل مرکب دارند، اما در واقع فعل مرکب نیستند، بررسی کند و تفاوت‌ها و معیارهای تشخیص آنها را از افعال مرکب واقعی، یعنی ترکیب‌هایی که باید در واژگان درج شوند، نشان دهد.

به اعتقاد وی اجزای تشکیل‌دهنده تمام کلمات مرکب، افعال مرکب، دارای روابط درونی خاصی هستند که به طور اعم در مبحث صرف یا ساختواژه، و به طور اخص در مبحث ترکیب، بررسی می‌شوند و در نتیجه طرح آنها در حوزه مشترک میان واژگان و نحو هیچ موضوعیتی ندارد. اما گاهی بین اجزای تشکیل‌دهنده یک فعل مرکب صفتی ظاهر می‌شود که در ساخت کلی جمله نقشی را به عهده دارد و ربط چندانی به ساخت درونی آن فعل مرکب ندارد. وی افعال مرکبی را که این‌گونه میان همراه و همکردشان فاصله وجود دارد افعال مرکب جداشدنی نامیده و به‌ناچار در حوزه نحو بررسی کرده است. در این افعال می‌توان همراه را با یک صفت بیانی یا ندرتاً با یک بند موصولی، از همکردش جدا کرد، مانند جارو زدن: «اتاق را جاروی مفصلی زد»؛ یا سرفه کردن: «سرفه‌هایی که خلط‌دار باشد نمی‌کند».

فصل اول کتاب دکتر سمولیان در ۵۴ صفحه با عنوان «کلمه یا گروه: مسئله واقعی یا کاذب؟» به تعیین حد و مرز گزاره‌های مرکب میان واژه و گروه اختصاص دارد و حاوی عناوین ذیل است: مقدمه، جزء نحوی در برابر «واژگان ذهنی»، تکیه واژگانی واحد، گزاره مرکب مبنایی برای اشتقاق صرفی، میزان جدایی‌پذیری اجزای سازنده گزاره مرکب (جدایی جزء غیرفعلی از فعل، به کمک وابسته‌هایی چون متمم حرف‌اضافه‌ای/ قید/ مفعول صریح)، تشکیل یک گزاره معنایی و نتیجه‌گیری.

در این فصل نگارنده کتاب با ارائه مثال‌های متعدد و با استناد به زبان‌شناسان مختلف، دو دیدگاه متفاوت را معرفی می‌کند: الف) نظریه شکل‌گیری فعل مرکب در واژگان؛ ب) نظریه شکل‌گیری افعال مرکب در سطح نحو. علت این ابهام در ماهیت افعال مرکب (یعنی واژه بودن یا گروه نحوی بودن) این است که این افعال غالباً ویژگی‌های هر دو مقوله را دارند (Goldberg 1996). ویژگی‌هایی که عمدتاً در جهت واژگانی بودن افعال مرکب فارسی ارائه شده‌اند عبارت‌اند از:



۱. کل توالی مربوطه دارای یک تکیه واژگانی واحد است؛
۲. فعل مرکب می‌تواند در بسیاری از عملیات اشتقاق صرفی به‌عنوان مبنا یا درون‌داد عمل کند؛
۳. اجزای تشکیل‌دهنده فعل مرکب باید حتماً در مجاورت یکدیگر باشند و تنها مجموعه محدودی از عناصر می‌توانند بین آنها قرار گیرند، از جمله: وندهای وجهی یا نند نفی و یا ضمائر متصل که نقش مفعول بی‌واسطه را ایفا می‌کنند و نیز فعل کمکی آینده‌ساز (= خواستن): «دوست داشت».

دوست داشتن — دوست داشتنی

مریم خیلی گل دوست دارد — مریم گل خیلی دوست دارد

مریم گل دوست ندارد

مریم دوستش دارد

مریم گل دوست خواهد داشت

در مقابل این ویژگی‌ها، خصوصیات دیگری ارائه شده است که بر اساس آنها افعال مرکب فارسی را باید از گروه‌های نحوی به شمار آورد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از:

۱. از آنجاکه ساخت فعلی متشکل از فعل و عنصر قبل از فعل می‌تواند توسط عناصر وندی و نیز فعل کمکی خواستن شکسته شود، این ساخت نمی‌تواند به‌مثابه یک واحد نحوی رفتار کند؛

۲. غیر از عناصری که در شماره (۱) ذکر شد، برخی سازه‌های نحوی دیگر نظیر گروه‌های حرف‌اضافه‌ای نیز می‌توانند بین اسم و فعل فاصله بیندازند؛

۳. عنصر پیش‌فعلی هرگاه یک اسم باشد می‌تواند صفت بگیرد، شمار داشته باشد یا حرف تعریف بپذیرد و همه اینها امکاناتی است که بر گروه‌های نحوی مترتب است نه بر سازه‌های درونی یک کلمه:

به میز دست نزن

دست به میز نزن

مریم حرف زد

مریم این حرف را زد

این ویژگی‌ها که در ظاهر ضدونقیض هستند، بحث‌های گسترده‌ای را درباره

جایگاه شکل‌گیری افعال مرکب برانگیخته‌اند. بنابراین، نگارنده کتاب نتیجه می‌گیرد که درباره ماهیت یک ساخت مشتمل بر دو یا چند کلمه دو نگرش وجود دارد:

۱. کل ساخت فعلی به‌عنوان یک واژه عمل می‌کند (یعنی یک کلمه مستقل)، پس در سطح نحو، کل این مجموعه یک واحد نحوی به شمار می‌آید که اجزای سازنده آن از یکدیگر قابل تفکیک نیستند، اما اجزای سازنده آن، به‌صورت جداگانه در بافت‌های دیگر به کار می‌روند؛

۲. ساخت مورد نظر به همین صورت که هست، یکجا، و به‌عنوان یک واحد واژگانی ذخیره می‌شود و مجموعه آن از لحاظ صوری با یک معنای واحد مرتبط است. سمولیان با توجه به دو نگرش ذکرشده، دو مقوله مجزا را معرفی می‌کند: گزاره‌هایی با ماهیت نحوی که برطبق قواعد صرفی ساخته نمی‌شوند؛ یعنی به همین شکلی که هستند ذخیره می‌شوند و می‌توانند شامل عناصر مختلفی باشند: یک کلمه ساده، یک کلمه مشتق یا مرکب و یا یک گروه. واژگانی‌ها به کمک قواعد صرفی ساخته می‌شوند و سازه‌های درونی آنها در سطح نحو اگر هم قابل رؤیت باشند، قابل دخل و تصرف نیستند؛ یعنی مجموع عبارت به‌عنوان یک جزء (واحد) نحوی در ساخت نحوی وارد می‌شود.

به اعتقاد نگارنده کتاب این دو بُعد دو روی یک سکه‌اند. وی با استفاده از علامت‌های +/ - جمعاً چهار نوع فعل مرکب را معرفی می‌کند:

(+) ساخت صرفی = یا اشتقاق یا ترکیب

(-) ساخت صرفی = نه اشتقاق نه ترکیب

(+) واژگانی = وارد واژگان زبان شده است.

(-) واژگانی = به‌عنوان یک واژه عام پذیرفته نیست.

از ترکیب این چهار وضعیت موقعیت‌های زیر به دست می‌آید:

+ ساخت صرفی + واژگانی

+ ساخت صرفی - واژگانی

- ساخت صرفی + واژگانی

- ساخت صرفی - واژگانی

از میان چهار صورت بالا، گروه اول و گروه سوم با یکدیگر مقایسه شده‌اند؛ زیرا هر دو واژگانی‌اند، اما از جهت شیوه ساخت، اولی یک ساخت صرفی و دومی یک ساخت نحوی است. ویژگی بارز عبارت‌های واژگانی شده این است که هیچ عنصر دیگری نمی‌تواند وارد ساخت درونی آنها شود؛ یعنی در واقع نمی‌توانند وابسته بگیرند.

وی دربارهٔ افعال مرکب فارسی معتقد است این ساخت‌ها هم ماهیت واژگانی و هم ماهیت نحوی دارند. مؤلف ابتدا دو اصطلاح ماهیت واژگانی و ماهیت شکل‌گرفته در سطح واژگان را توضیح می‌دهد. گرچه ماهیت واژگانی معادل جزء نحوی است، در واقع یک دوراهی کاذب در اینجا وجود دارد: گزاره‌های مرکب فارسی واقعاً کلمه نیستند و به همین دلیل هم هست که به‌عنوان اجزای نحوی رفتار نمی‌کنند؛ این گزاره‌ها ساخت صرفی ندارند، بلکه ساخت آنها نحوی است، لذا اصل دست‌نخوردگی واژگانی شامل آنها نمی‌شود و عناصر نحوی دیگری می‌توانند اجزای سازنده آنها را از یکدیگر جدا کنند.

در بخش‌های بعدی کتاب نشان داده می‌شود که هیچ‌یک از ویژگی‌های ارائه‌شده برای اثبات واژگانی بودن افعال مرکب و نیز اینکه به این ساخت‌ها ماهیت کلمه بدهیم کافی نیست؛ زیرا این افعال دارای هویت واژگانی نیستند. در نتیجه باید پذیرفت که اگر هم افعال مرکب فارسی کلمه باشند، فقط در معنای واحدهای واژگانی یا واژگان ذهنی دارای چنین هویتی هستند.

وی در ادامه به دیدگاه‌های قمی‌شی و مسام (GHOMESHI & MASSAM 1994) اشاره کرده، اظهار می‌کند که آنها بر این مسئله تأکید می‌کنند که افعال مرکب، درست مانند افعال ساده، فقط یک تکیهٔ واژگانی دارند و بسیاری از زبان‌شناسان از همین ویژگی به‌عنوان دلیلی بر واژگانی بودن افعال مرکب بهره می‌گیرند. سمولیان دلایل ذیل را در رد این ویژگی، برای اثبات واژگانی بودن منشأ افعال مرکب، ارائه می‌کند:

۱. ساخت‌های مرکب از یک فعل واژگانی و یک مفعول بی‌نشانهٔ پیش از آن (شامل یک اسم بدون حرف تعریف، شمار و صفت) نیز تنها یک تکیهٔ واژگانی دارند: «مریم سب خورد»، «مریم زمین خورد». در واقع، این یکی از دلایلی است که به‌واسطهٔ آن قمشی گزاره‌های مرکب را حاصل یک فرایند نحوی می‌داند؛

۲. گرچه ساخت‌هایی نظیر انداختن و به‌گریه انداختن دارای یک تکیه‌واژگانی هستند، جای تکیه در این دو ساخت یکی نیست. در اولی تکیه بر روی هجای پایانی قرار دارد، درحالی‌که در دومی تکیه بر روی هجای پایانی آخرین کلمه تکیه‌بر، یعنی گریه قرار می‌گیرد. در نتیجه، تعیین جای درست تکیه در افعال مرکب ایجاب می‌کند که به‌گریه یک گروه حرف‌اضافه‌ای تلقی شود. در واقع، اسم‌ها و صفت‌ها در زبان فارسی با هر نحوه‌ی شکل‌گیری، به‌طور مرتب و قاعده‌مند دارای تکیه‌ی پایانی هستند. بنابراین، جای تکیه در ساخت به‌گریه انداختن، با عنایت به ساختار درونی آن تعیین می‌شود.

به اعتقاد وی مهم‌ترین و مستحکم‌ترین استدلالی که تا کنون برای اثبات منشأ واژگانی گزاره‌های نحوی ارائه شده است امکان استفاده از این گزاره‌ها به‌عنوان پایه یا درون‌داد برای اشتقاق صرفی است تا به‌کمک آنها اسم و صفت و اسم مفعول ساخته شود:

خوردن — خوردنی / دوست داشتن — دوست‌داشتنی

خواندن — خواندنی / انتقاد کردن — انتقادکننده

رقصیدن — رقصان / فریاد زدن — فریادزنان

مردن — مرده / یخ زدن — یخ‌زده

افزون بر زبان‌شناسانی که سمولیان معرفی کرده است، زبان‌شناسان دیگری هم هستند که به نحوی بودن منشأ افعال مرکب اعتقاد دارند. به‌عنوان مثال مشکوة‌الدینی (۱۳۷۹) فعل مرکب را متشکل از دو سازه‌ی نحوی می‌داند: پایه و عنصر فعلی = پایه + عنصر فعلی.

سمولیان در ادامه به نظریات برخی از طرف‌داران واژگانی بودن منشأ گزاره‌های مرکب فعل نظیر گلدبرگ (Goldberg) و کریمی دوستان (Karimi-Doostan 1997) اشاره می‌کند و می‌گوید که گلدبرگ با تأکید بر این نکته که بسیاری از فرایندهای صرفی (از قبیل اسم‌سازی و جز آن) فرایندهای واژگانی هستند، یعنی بر پایه‌ی یک عنصر واژگانی صورت می‌گیرند، گزاره‌های مرکب فارسی را کلمه می‌داند. کریمی دوستان نیز به دلیل مشابهی این ساخت‌ها را واژه می‌داند. او اظهار می‌کند که اگر ساخت اسم فاعل پذیرایی‌کننده از روی پذیرایی کردن ساخته شده باشد، لاجرم باید فعل مرکب که مبنای اسم‌سازی است، قبل از اسم ساخته شده باشد.

احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۸۹۶) نیز معتقد است که میان همکرد و فعل‌یار رابطه نحوی وجود ندارد، بنابراین گزاره‌های مرکب فعل دارای منشأ واژگانی هستند.

سَمولیان (SAMVELIAN 2006b) استدلال کریمی دوستان را مردود می‌داند، زیرا بر اساس آن ساختی نظیر مار زدن یک فعل واژگانی محسوب می‌شود، چرا که مارزده از روی آن ساخته شده است، اما مار در واقع فاعل زدن است و به هیچ وجه نمی‌توان مجموع این دو کلمه را یک واژه یا (فعل - واژه) دانست:

مار امید را زد.

مارزده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

\*مار زدن خطرناک است.

درواقع سَمولیان ساخت اسم + زده را الگویی زایا برای شکل‌گیری بسیاری از صفت‌های مرکب زبان فارسی می‌داند: باران‌زده، دزدزده، گرم‌زده، هیجان‌زده، و جز اینها، اما گرچه برخی از این ساخت‌ها مانند مارزده می‌توانند با جمله‌هایی معادل شوند که فعل اصلی آن زدن است و اسمی که قبل از زدن آمده فاعل آن باشد (دزدزده، سرم‌زده)، اما تعداد زیاد دیگری نیز از این قاعده پیروی نمی‌کنند:

\* جنگ این منطقه را زد.

\* هیجان امید را زد.

در نتیجه اگر ساختِ مارزده یک کلمه نباشد، اسم مفعول زده، در مارزده، حتماً از فعل زدن به‌تنهایی مشتق شده است. زده، درست مانند کننده، نمی‌تواند به‌طور مستقل استفاده شود:

\* مردزده (توسط مار)

\* مرد توسط مار زده‌شده

در نتیجه این نکته که کننده نمی‌تواند به‌تنهایی به کار برود لزوماً ثابت نمی‌کند که اسم فاعل پذیرایی‌کننده از گزاره مرکب پذیرایی کردن مشتق شده باشد. همین مسئله در استدلال واحدی لنگرودی (VAHEDI-LANGRUDI 1996) درباره صفت‌هایی که از ترکیب مصدر با «-ی» ساخته می‌شوند مشاهده می‌شود؛ به‌این ترتیب که این قبیل صفات از دو گروه فعل مشتق می‌شوند:

الف) افعالی (غالباً متعدی) مانند خوردن که صفت خوردنی، به معنای چیزی که قابلیت خورده شدن را دارد، از آن مشتق می‌شود، بار معنایی اسمِ مفعولِ آنها در ایجاد معنای صفت مختوم به «-ی» دخیل است؛

ب) افعالی (غالباً متعدی) نظیر رفتن که صفت رفتنی از آن مشتق می‌شود، به معنای کسی یا چیزی که در وضعیت رفته تصور می‌شود. سمولیان در این خصوص اظهار می‌کند: با توجه به اینکه این نوع اشتقاق در ساخت موضوعی پایه به کار می‌رود، صفت مختوم به «-ی» بر مبنای کل گزاره مرکب ساخته می‌شود، نه فقط بر اساس جزء فعلی آن: اصلاح کردنی. در اینجا «-ی» متعلق به کل گزاره مرکب، یعنی اصلاح کردن است و نه صرفاً جزء فعلی آن، کردن.

درواقع صفت حل‌نشدنی صورت منفی مصدر شدن را در بر دارد. اگر بخواهیم به واحدی لنگرودی (Ibid) استناد کنیم، پسوند «-ی» باید به حل‌نشدن متصل شود و این مسئله‌ساز است. راه‌حلی که وی برای این مشکل ارائه می‌کند این است که پسوند «-ی» به شدن بچسبد. (Dabir-Moghaddam 1995/۱۳۷۴)

به‌عنوان نتیجه‌گیری، سمولیان معتقد است که اگر افعال مرکب فارسی را کلمه یا واحدهای واژگانی سطح صفر بدانیم حتماً با مشکل مواجه خواهیم شد، زیرا در این صورت باید به پایه‌هایی قائل شویم که وجود خارجی ندارند، نظیر مار زدن. مسئله جدایی‌ناپذیری اجزای گزاره مرکب را دبیرمقدم (Dabir-Moghaddam 1995/۱۳۷۴)، گلدبرگ (Goldberg 1996, 2003) و کریمی‌دوستان (Karimi-Doostan 1997) مطرح کرده‌اند. به‌زعم این زبان‌شناسان، اجزای گزاره مرکب به‌هیچ‌وجه نمی‌توانند توسط یک گروه واقعی از هم جدا شوند.

علی را ستایش کردم.

\* ستایش علی را کردم.

قیدها نیز نمی‌توانند بین دو جزء فعل مرکب قرار گیرند:

\* رانندگی تند کردم.

\* علی مینا را تهدید بی‌موقع کرد.

درحالی‌که قید به‌راحتی می‌تواند بین مفعول و فعل قرار گیرد:

مشتقم را تند نوشتم.

«ویژگی‌های نحوی گزاره‌های اسم - فعل» عنوان فصل دوم در ۳۳ صفحه است که سرفصل‌های ذیل در آن مشاهده می‌شود: مقدمه، ترتیب قرار گرفتن عناصر نسبت به سایر سازه‌های جمله (جدایی اسم از فعل به کمک یک متمم حرف اضافه‌ای/ جدایی جزء اسمی از جزء فعلی به کمک یک قید یا یک توصیف‌کننده دیگر/ موارد خاص: ساخت‌های حاوی دو مفعول)، جایگاه بعد از فعل، استخراج عنصر اسمی، مصدرها، ساخت مجهول، ربط و حذف اسم و فعل (ربط/ حذف اسمی و فعلی)، کاربرد صفت و حرف تعریف برای عنصر اسمی (عدم امکان استفاده از صفت، حرف تعریف و شمار)/ گزاره‌های متشکل از اسم‌های مشتق از فعل/ برخی گزاره‌های غیر ترکیبی و یا اصطلاحی، صفت‌ها، صفت‌های عددی و حروف تعریف ممکن: گزاره ترکیبی است و عنصر اسمی یک اسم ذات است/ گزاره غیر ترکیبی و یا اصطلاحی است.

در این فصل، با تکیه بر نتایج فصل اول، ویژگی‌های نحوی ساخت‌های متشکل از اسم و فعل در یک فعل مرکب، در مقایسه با ساخت‌های حاوی یک فعل واژگانی و مفعول آن، بررسی شده است. با این مقایسه، توازی میان این دو نوع ساخت آشکار می‌شود و نگارنده کتاب به این نتیجه می‌رسد که عنصر اسمی یک فعل مرکب باید از لحاظ نحوی همان‌گونه بررسی شود که مفعول یک فعل واژگانی.

در فصل سوم در ۷۱ صفحه، مبحث قابلیت ترکیب در گزاره‌های مرکب، به‌ویژه در چارچوب گونه‌های مختلف انگاره زایشی، بررسی شده است. این فصل عنوان ذیل را در بر دارد: مقدمه، میزان شفافیت معنایی، قاعده‌مندی در ارتباط اسم و فعل، رویکردهای فراکن‌گرا<sup>۱</sup> مبتنی بر انتقال موضوع‌ها، رویکردهای ساختارگرا<sup>۲</sup>، مسائل و مشکلات رویکرد ترکیب‌پذیری<sup>۳</sup> (تغییرپذیری و دستاورد فعل حائل (زدن، دادن، کردن، گرفتن، خوردن، داشتن)، تغییرپذیری میزان مشارکت عنصر غیرفعلی (مشارکت صفت/ مشارکت گروه حرف اضافه‌ای/ مشارکت اسم‌ها)، غیر قابل پیش‌بینی بودن محتوای معنایی گزاره/ کاربردهای خاص فردی در ترکیب‌های اسم - فعل)، نوع دیگر ترکیب‌پذیری (ترکیب‌های اصطلاحی نظیر کشیدن: کشیدن = نقاشی کشیدن، کشیدن = ساختن، شکل دادن، کشیدن = دود کردن یا استنشاق، کشیدن = استفاده از

سلاح، کشیدن = تحمل کردن، کشیدن = مالیدن بر سطح چیزی). رویکردی که برای بررسی آنها اتخاذ می‌شود، خواه فرافکن‌گرا باشد و خواه ساختارگرا، به شیوه هیل و کایزر (HALE & KEYSER 1992, 1993, 2002) است. در هر حال، به‌زعم همهٔ این پژوهشگران، معنی و ویژگی‌های اکثر افعال مرکب فارسی می‌توانند یا از سهم مدخل‌های واژگانی فعل و عنصر غیرفعلی (در رویکردهای فرافکن‌گرا یا واژگان‌بنیاد<sup>۱</sup>) نشئت گیرند یا از فرمول‌بندی نحوی خاصی ناشی شوند که فعل و عنصر غیرفعلی در آن گنجانده شده‌اند (در رویکردهای ساختارگرا).

همهٔ این رویکردها، به‌رغم تفاوت‌هایی که دارند، به این امر اذعان می‌کنند که فعل، جزء غیرفعلی و فرمول‌بندی‌های نحوی (که فعل و اسم را در خود جای داده است) به‌ترتیب و به نحو لایتغیر و مستقل از یکدیگر، در ساخت این ترکیب‌ها دخیل‌اند. اما نگارندهٔ کتاب نشان می‌دهد که این دیدگاه اساساً مشکل‌آفرین است، زیرا در عمل نارساست. در واقع، به کمک مثال‌های متعدد می‌توان دریافت که سهم هر یک از اجزای سازندهٔ فعل از طریق ترکیب آن با جزء دیگر تعیین می‌شود. از سوی دیگر، برخلاف آنچه در این آثار می‌خوانیم، سهم جزء فعلی در این گزاره‌ها بسیار فراتر از یک نقش انتزاعی برای بیان ویژگی‌های نمودی و ساخت موضوعی در معنای مورد نظر هیل و کایزر (1997) است. در بسیاری از موارد می‌توان یک محتوای معنایی واژگانی برای فعل یافت که لزوماً از معنای اکثر افعال واژگانی پربسامد فارسی کم‌ثبات‌تر نیست.

سمولیان (SAMVELIAN 2001) با مطالعهٔ رفتار نحوی مفعول‌های بی‌نشانه (یعنی فاقد حرف تعریف، شمار و صفت) وجوه اشتراک زیادی را بین این مفعول‌ها و عناصر اسمی گزاره‌های مرکب می‌یابد.

وی یادآور می‌شود که در زبان فارسی، متمم مفعول صریح<sup>۲</sup> می‌تواند به سه صورت ظاهر شود:

الف) به صورت یک مفعول بی‌نشانه (بدون حرف تعریف و شمار):

۱- الف: مریم کتاب خرید.

ب: مریم به امید نامه نوشت.



ب) به صورت مفعولی که حرف تعریف و شمار نیز دارد، اما فاقد «را» است. در این صورت مفعول یا مختوم به نشانهٔ نکرهٔ «-ی» است و یا قبل از آن یک صفت عددی یا یک نشانهٔ شمار می‌آید:

۲- الف: مریم کتابی خرید.

ب: مریم یک کتاب خرید.

ج) مفعول «را» می‌گیرد:

۳- الف: مریم این کتاب را خرید.

ب: مریم کتابی را خرید.

این سه صورت می‌توانند خوانش‌های گوناگونی داشته باشند. متمم‌های مفعولی‌ای که «را» می‌گیرند معمولاً به‌عنوان مفعول معرفه و/ یا مرجع‌دار تعبیر می‌شوند. مفعول‌های بی‌نشانه معمولاً تعبیری وجودی دارند و در برابر نشانهٔ شمار خستی و بدون تغییر هستند. این مفعول‌ها، به کمک برخی عوامل، می‌توانند از لحاظ معنایی مفهوم مفرد یا جمع بگیرند؛ عواملی از قبیل ویژگی‌های معنایی اسم، ویژگی‌های نمودی - زمانی فعل، قیدهای زمان در جمله و غیره. به این ترتیب در مثال (۱- الف)، اگر به جای کتاب از توت‌فرنگی استفاده کنیم مفعول تعبیر جمع خواهد داشت. ضمناً با استفاده از قید زمانی‌ای نظیر سال‌ها، مفعول بی‌نشانهٔ نامه نیز به همین ترتیب در جملهٔ (۱- ب) به صورت جمع تعبیر خواهد شد. مفعول‌های بی‌نشانه رابطهٔ تنگاتنگی با فعل دارند و به اینکه همراه با فعل یک گزارهٔ معنایی بسازند گرایش دارند. در اینجا سمولیان به لازار (LAZARD 1982, 1994) که از یک اتحاد مفعول - فعل سخن می‌گوید و آن را نوعی ادغام پیشرفتهٔ اسم و فعل تعریف می‌کند و معتقد است که مورد پیشرفتهٔ این ادغام را می‌توان در انضمام صرفی مفعول و فعل دید، اشاره می‌کند. گرچه رابطهٔ میان فعل و مفعول را در زبان فارسی نمی‌توان با انضمام صرفی در زبان‌های دیگر یکی دانست، اما این انسجام آن‌قدر بوده است که دبیرمقدم (Dabir-Moghaddam 1995/1374) برای ساخت‌های حاصل از فعل و مفعول بی‌نشانه، تحلیلی را در چارچوب انضمام ارائه کرده است. سمولیان (SAMVELIAN 2001) با ارائهٔ استدلال‌های تجربی، به رد تحلیل دبیرمقدم می‌پردازد. او اظهار می‌کند:

همین که متمم بی‌نشانه می‌تواند توسط سازه‌های نحوی از فعل جدا شود و نیز همین که در

ساخت‌های مجهول، مفعول بی‌نشانه می‌تواند در جایگاه فاعل ظاهر شود، دو استدلال قوی و محکم برای رد نظریه دبیرمقدم هستند.

وی در ادامه می‌گوید:

حتی اگر مفعول‌های بی‌نشانه واقعاً در وضعیت انضمام به فعل نباشند، باز هم از بسیاری جهات با سایر انواع مفعول فرق دارند. این مفعول‌ها دارای توزیع محدودتری هستند و از لحاظ جایگاهی که به خود اختصاص می‌دهند، محدودیت‌های شدیدتری بر آنها اعمال می‌شود. نکته مهم در اینجا این است که اکثر این ویژگی‌ها را در عنصر اسمی گزاره‌های مرکب نیز می‌توان مشاهده کرد.<sup>۱</sup>

داده‌های این فصل نشان می‌دهد که ساخت‌های متشکل از فعل و جزء اسمی در یک فعل مرکب، از لحاظ نحوی، قابل مقایسه با ساختی است که از فعل و مفعول بی‌نشانه آن تشکیل شده است. تفاوت عمده میان این دو ساخت تفاوت معنایی است نه نحوی. به این ترتیب، با توجه به معنایی بودن این تفاوت، ساخت مذکور مدرج است و مطلق نیست. در واقع، همان طور که در فصل اول نیز به آن اشاره شد، به دلیل همین معنایی بودن است که نمی‌توان حدود و ثغور مجموع افعال مرکب فارسی را از طریق مقایسه و تمایز آنها با ترکیبات مفعولی مفعول - فعل معین کرد.

نگارنده اثر از مقایسه این دو مقوله درمی‌یابد که برخی از نکاتی که در نوشته‌های گوناگون، خاص افعال مرکب تلقی شده‌اند (مثلاً عدم امکان درج سازه‌های دیگر بین دو جزء گزاره مرکب و یا عدم امکان جای دادن اسم بعد از فعل) در واقع به همه ساخت‌های فعلی، از جمله فعل و مفعول بی‌نشانه، مربوط می‌شود. به این ترتیب، نتیجه‌ای که وی از این بحث می‌گیرد این است که: الف) عنصر اسمی گزاره مرکب باید از لحاظ نحوی همان گونه بررسی شود که مفعول بی‌نشانه یک فعل واژگانی. نویسنده از داده‌های دو فصل یک و دو چنین نتیجه می‌گیرد که عنصر اسمی یک فعل مرکب،

1. Même si les compléments d'objet nus ne sont pas incorporés au verbe à proprement parler, ils se distinguent des autres types de compléments d'objet sur un certain nombre de points: ils ont une distribution plus restreinte et sont soumis à des contraintes de placement plus strictes que ces derniers. Le point crucial en ce qui nous concerne réside dans le fait que la plupart de ces propriétés sont également observées pour l'élément nominal des prédicats complexes.

درست همانند یک مفعول بی‌نشانه، یک سازه نحوی است و نتیجه دوم حاصل همین مشاهده است؛ ب) عنصر اسمی در یک فعل مرکب یک وابسته نحوی است (یعنی یک متمم)، درست همان طور که یک مفعول بی‌نشانه وابسته نحوی فعل است. در نتیجه عنصر اسمی فعل می‌بایست به عنوان سایر موضوع‌های گزاره مرکب در فهرست آن دسته از متمم‌های نحوی قرار داده شود که توسط فعل انتخاب شده‌اند. به عبارت دیگر، عنصر اسمی فعل مرکب از لحاظ نحوی همان طور انتخاب می‌شود که موضوع‌های فعل.

آنچه عنصر اسمی فعل مرکب را از موضوع‌ها متمایز می‌کند پدیده‌ای معنایی است. عنصر اسمی گزاره، همراه با فعل، یک گزاره را می‌سازد و رابطه این ساخت به یک رابطه معنایی برمی‌گردد؛ درست مثل یک فعل واژگانی. سایر متمم‌های نحوی، موضوع‌های گزاره هستند و با نقش‌های معنایی‌ای که توسط مجموع گزاره به آنها داده می‌شود مرتبط می‌شوند.

این نتیجه با موضوع‌گیری سمولیان (Ibid) و نیز موضوع‌گیری مولر (Müller 2010) همسوست. تحلیل مولر در چارچوب دستور ساخت گروهی هسته‌بنیان<sup>۱</sup> از گزاره‌های مرکب فارسی، تحلیلی واژگان‌بنیاد<sup>۲</sup> است.

داده‌های این دو فصل رابطه‌ای منسجم را میان فعل و عنصر اسمی آشکار می‌سازد. پرسش اینجاست که آیا فعل و اسم با هم یک سازه نحوی را تشکیل می‌دهند؟ به عبارت دیگر، آیا عنصر اسمی فعل مرکب ابتدا با فعل ترکیب می‌شود و سازه‌ای را به وجود می‌آورد که در مرحله‌ای دیگر، این سازه با سایر وابسته‌های فعل ترکیب می‌شود؛ یعنی موضوع‌های گزاره مرکب با هم ترکیب می‌شوند؟ یا اینکه برعکس، همه وابسته‌های فعل به طور هم‌زمان با یکدیگر ترکیب می‌شوند؟ هیچ استدلال تجربی قطعی‌ای وجود ندارد که یکی از این دو گزینه را نسبت به دیگری در اولویت قرار بدهد. هر یک از این دو مورد مزیت‌هایی نسبت به دیگری دارند. در واقع، ترکیب اولیه فعل و اسم در مرحله قبل از ترکیب کل ساخت با سایر عناصر، انسجام درونی میان عنصر اسمی و فعل را نشان می‌دهد. در عوض، گزینه دوم (یعنی ترکیب هم‌زمان همه

عناصر) بررسی امکانات جایگزینی جزء اسمی گزارهٔ مرکب را با سایر متمم‌های گزاره تسهیل می‌کند.

فصل سوم کتاب مسئلهٔ ترکیب‌پذیری گزاره‌های مرکب را از منظر ساخت موضوعی آن مطالعه کرده است. یکی از مسائلی که در طی بیست سال اخیر توجه زبان‌شناسان را به خود جلب کرده مسئلهٔ ترکیب‌پذیری گزاره‌های مرکب است و همچنین اینکه با توجه به زایایی این توالی‌ها، آیا می‌توان برای بررسی همه یا بخشی از این گزاره‌ها به یک رویکرد ترکیب‌بنیاد متوسل شد؟ نگارندهٔ کتاب، پیش از پرداختن به اصل مطلب، به این نکته اشاره می‌کند که ترکیب‌پذیری و زایایی دو بُعد مجزا و مستقل از یکدیگرند. البته ترکیب‌پذیری بی‌شک زمینهٔ زایایی را بیشتر فراهم می‌کند، اما شرط لازم برای آن نیست. در فصل پنجم دربارهٔ این مسئله به تفصیل صحبت شده است. در این فصل از کتاب، سمولیان قبل از هر چیز به معرفی چند نکته می‌پردازد که تحقیقات پیشین مبتنی بر آنهاست و به این ترتیب می‌کوشد تا نشان دهد که بررسی افعال مرکب فارسی از طریق یک رویکرد ترکیب‌محور موجه است. رویکردهای ترکیب‌محور خود می‌توانند به دو گروه فرافکن‌گرا و ساختارگرا تقسیم شوند. مثال‌های مربوط به هریک از این رویکردها در بخش‌های چهار و پنج این فصل آمده است. نویسنده در بخش ششم این فصل به مشکلات ناشی از این رویکردها پرداخته و نشان داده است که اکثر تعمیم‌هایی که این رویکردها بر آنها استوار هستند، فاقد اعتبارند.

نگارندهٔ کتاب، با بهره‌گیری از نتایج حاصل از بررسی این فصل، ویژگی‌های مشترک موجود در رویکردهای ترکیب‌پذیری بررسی شده را معرفی می‌کند:

الف) سهم فعل و عنصر فعلی در تولید معنی یک نقش لایتغیر است. در رویکرد فرافکن‌گرا یا واژگان‌مدار، کریمی‌دوستان (Karimi-Doostan 1997) سهم فعل سبک و عنصر غیرفعلی را در مدخل واژگانی هریک از اجزای مرکب جستجو می‌کند. در رویکرد ساختارمدار (نحوی) که فولی (Folli 2005) و مگردومیان (MEGERDOOMIAN 2002) آن را مطرح کرده‌اند، اجزای گزاره به همان ساخت نحوی‌ای که در آن قرار گرفته‌اند وابسته‌اند.

ب) نحوهٔ ترکیب فعل و جزء غیرفعلی گزاره با نحوهٔ ترکیب فعل واژگانی و مفعولش فرق دارد، اما این نحوهٔ ترکیب بین همهٔ افعال مرکب مشترک است. بنابراین،

یک تقابل دوتایی قاطع میان افعال سبک و افعال واژگانی وجود دارد. بررسی پیشنهاد‌های ارائه‌شده در آثار گوناگون و در نظر گرفتن مجموعه‌ای از داده‌ها به نتایج ذیل منجر می‌شود: ۱. داده‌های تجربی تقریباً در تمام موارد خلاف آنچه را تا کنون در این آثار ارائه شده‌اند، نشان می‌دهند. خواه در مورد نقش فاعل و خواه در باب ویژگی‌های نمودی یا نمودِ واژگانی گزارهٔ مرکب، تقریباً همهٔ موارد تعمیم‌داده‌شده نقض شده‌اند؛ آن‌هم نه با مثال‌هایی محدود که بشود آنها را موارد استثنایی یا مواردی از انجماد دانست، بلکه توسط مجموعه‌های کاملی از ساخت‌های زیبا؛ ۲. سهم مشارکت هریک از اجزای گزاره را نمی‌توان مستقل از دیگری تعیین کرد. همان قدر که سهم اسم به انتخاب فعل وابسته است، سهم جزء فعلی به طبقهٔ مفهومی اسم یا انتخاب واژگانی آن وابسته است. به عبارت دیگر، فعل و جزء غیرفعلی با یکدیگر رابطه‌ای از نوع همابندی برقرار می‌کنند که در آن هریک از عناصر فعل مرکب معنی خود را از ترکیبی که با عنصر دیگر دارد می‌گیرد؛ ۳. برخلاف آنچه در آثار پیشین مربوط به این مقوله آمده است، سهم فعل می‌تواند بسیار فراتر از یک نقش انتزاعی در حد ویژگی‌های نمودی (دستوری یا واژگانی) و یا ساختار موضوعی در معنایی که هیل و کایزر (HALE & KEYSER) مطرح کرده‌اند، باشد. در بسیاری از موارد، جزء فعلی فعل مرکب می‌تواند دارای یک محتوای معنایی واژگانی باشد که لزوماً ناپایدارتر از محتوای معنایی اغلب افعال واژگانی پرکاربرد زبان فارسی نیست. البته این محتوا به عنصری که فعل با آن ترکیب می‌شود یا به عنصر زیرمقولهٔ آن وابسته است. به عبارت دیگر، افعال سبک همان قدر تابع پدیدهٔ چندمعنایی نحوی هستند که افعال واژگانی؛ ۴. نکات شمارهٔ (۲) و (۳) حاکی از آن است که برای تشکیل و ساخت یک فعل مرکب از فعل سبک و جزء غیرفعلی‌ای که با آن ترکیب می‌شود، همان قدر قواعد ترکیبی مختلف لازم است که محتوای معنایی مجزا برای فعل مورد نظر؛ یعنی رویکردی که در آن گزاره‌های مرکب فارسی عبارت‌های ترکیبی اصطلاحی<sup>۱</sup> تلقی می‌شوند (اشاره به رویکرد نانبرگ و همکاران (NUNBERG et.al. 1994)). برحسب اینکه فعل مرکب مورد نظر یک عبارت

1. idiomatically combining expressions

منجمدشده باشد و یا فعل سبکی با محتوای معنایی مشخص و بتواند با طبقه خاصی از اسم‌ها با معنای منسجم ترکیب شود و یا جزء اسمی گزاره مرکب یک اسم گزاره‌ای با فعل تقریباً تهی از محتوای معنایی، تعداد گزاره‌های مرکبی که هریک از قواعد بر آنها اعمال می‌شود، می‌تواند از یکی تا تعداد نسبتاً زیاد متغیر باشد. در نتیجه، صرف اینکه رویکردهای ترکیب‌محور بررسی‌شده در این فصل دارای نقائص و مشکلاتی هستند، موجب نمی‌شود که در بررسی گزاره‌های مرکب فارسی از آنها صرف‌نظر کرد. با وجود این، رویکرد ترکیب‌محور مورد نظر هرچه باشد باید هم به مسئله ترکیب‌پذیری دو جزء سازنده فعل مرکب و هم به موارد انحصاری<sup>۱</sup> موجود در ترکیب آنها توجه کرده باشد. بنابراین، آنچه موضع‌گیری‌های ارائه‌شده در کتاب حاضر را از آثار قبلی متمایز می‌سازد، نحوه تعریف ترکیب‌پذیری است؛ بدین ترتیب که افعال مرکب فارسی همان گونه ترکیب‌محور هستند که ترکیب‌های اصطلاحی در تعریف نانبرگ (NUNBERG). به عبارت دیگر، این گزاره‌ها اکثراً عبارت‌های غیر قراردادی و مجموعه‌های محدودی هستند که سازه‌هایشان می‌توانند با یک معنای کمابیش پایدار در یک ترکیب خاص یا در مجموعه‌ای از ترکیب‌ها مرتبط باشند.

نتایج حاصل از این فصل باب رویکرد جدیدی را در مطالعه و بررسی افعال مرکب فارسی می‌گشاید. این رویکرد جدید در فصل چهارم کتاب طرح، و سپس در فصل پنجم در مورد گزاره‌های مرکبی که با فعل «زدن» ساخته شده‌اند اعمال شده است. نویسنده در فصل چهارم با عنوان «به‌سوی یک رویکرد ساختاربنیاد»، گزاره‌های مرکب را در رویکردی ساختارگرا بررسی کرده است. این فصل از کتاب ۶۵ صفحه است که در آن به نکات ذیل اشاره شده است: مقدمه؛ فهرست (بسته) علی‌رغم زیبایی: مورد (حالت) صرف ساختارگرا؛ قواعد کاربردی توانش را شکل می‌دهند: انگاره‌های مبتنی بر قواعد کاربردی؛ رویکردهای فهرست‌محور<sup>۲</sup> در توصیف ساخت‌های دارای فعل حائل<sup>۳</sup>؛ به‌سوی تهیه فهرست گزاره‌های مرکب زبان فارسی (ویژگی‌های نحوی رمزگذاری‌شده، تنوع و گوناگونی گزاره‌های فعل «زدن» [گزاره‌های قابل قیاس با

1. idiosyncrasie

2. taxonomiques

3. constructions a verbe support (CVS)

ساخت‌های دارای فعل حائل، گونه دیگری از فعل سبک، گزاره‌های دارای معنای ضمنی، سایر موارد]؛ علل نارسایی یک فهرست (تعیین هویت معنایی اسم‌ها با توجه به نکات بسیار ظریف [نام‌های حاکی از حقه و کلک، نام‌های حاکی از پیش‌داوری] معنی فعل سبک)؛ یک رویکرد ترکیبی ساختارگرا (تجمع ساخت‌ها و طبقات گزاره‌ها، افعال مختلفی که به یک ساخت واحد منجر می‌شوند، روابط میان گزاره‌هایی که با همان فعل ساخته شده‌اند، روابط میان کاربردهای واژگانی قاعده‌مند فعل، طبقاتی که حیطه روشنی ندارند، رویکرد مختلفی که فهرست را به نمودارهای انتزاعی پیوند می‌دهد)؛ ساختمان نحوی یا چینش پایایی و اثرها؟ تحلیل واژگانی مولر (2010) در چارچوب «دستور ساخت گروهی هسته‌بنیان»؛ یک رویکرد هم‌نشینی محور؛ و سرانجام نتیجه‌گیری: دورنمای غیر قابل پیش‌بینی.<sup>۱</sup>

با استناد به نتایج فصل سوم، لازم است برای بررسی گزاره‌های مرکب فارسی به فهرست‌نویسی<sup>۲</sup> توسل جست. این مسئله قلب فصل چهارم است. در این فصل از کتاب، دلایل و توجیحات کافی برای لزوم مطالعه فهرست‌محور گزاره‌های مرکب که با ترکیب‌پذیری و زایایی این گزاره‌ها مغایرتی ندارند، ارائه شده است. کتاب با در اختیار قرار دادن شیوه‌های جدیدی برای کشف روال‌های زایایی افعال مرکب فارسی پایان می‌یابد. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، اغلب آثار پیشین رابطه‌ای مستقیم میان زایایی این ساخت‌ها و قابلیت‌های ترکیب‌پذیری‌شان برقرار کرده‌اند. سمولیان به اهمیت این موضوع کاملاً واقف است، اما از یک سو برداشت کاملاً متفاوتی از ترکیب‌پذیری دارد و از سوی دیگر، بر این باور است که در برخی موارد می‌توان زایایی را از قابلیت‌های ترکیب‌پذیری جدا دانست. در واقع، گاه پیش می‌آید که گزاره‌های جدیدی، صرفاً بر اساس قیاس و به‌موازات ساختی که از پیش وجود داشته، ساخته می‌شوند.

با تکیه بر مجموعه‌ای از مشاهدات، این بخش از کتاب به این نکته اشاره می‌کند که بسامد رخدادها نیز در تعیین میزان زایایی یک ساخت دخیل هستند. مثال «روی رودخانه پل زدند» یک مورد از قابلیت ترکیب‌پذیری قیاسی را نشان می‌دهد (یعنی فعل پل زدن از

اول وجود نداشته و بعداً ساخته شده است). فعلِ زدن در گزارهٔ پل زدن یعنی ساختنِ یک پل، می‌تواند در معنای ساختنِ تعبیر و با آن جایگزین شود: پل ساختن. بر اساس رویکرد اتخاذشده در این کتاب، زایایی این ساخت را می‌توان بدین شکل توضیح داد که گویشوران زبان که قادرند در بافتی که در آن فعل زدن با اسمی ترکیب می‌شود که به یک نوع خاص اشاره می‌کند، فعل زدن را به معنی ساختن تلقی کنند و بدین ترتیب خواهند توانست ترکیب‌های دیگری را که در کاربرد روزمره تأییدشده نیستند تولید کنند و بفهمند. مجموعهٔ اسم‌هایی که با زدن قابلیت ترکیب دارند می‌توانند به اسم‌هایی نظیر جاده، اتوبان، ساختمان و غیره تسری یابند. در نتیجه، برای پی بردن به چگونگی و میزان زایایی این ساختار کافی است این‌گونه فرض کرد که یک مدخل واژگانی زدن وجود دارد که زیرمجموعه‌های آن اسم‌هایی هستند که به طبقه‌ای تعلق دارند که به عنصری ساخته‌شده (ساختمان) اشاره می‌کند، مانند جاده، اتوبان و نظایر آن. اما این راه‌حل برخی نکات را نادیده می‌گیرد. گرچه گویشوران زبان صورت پل زدن را بدون مشکل می‌پذیرند و تولید می‌کنند، در مقابل، صورتی مانند ساختمان زدن که پذیرفته نیز شده، بسامد وقوع بسیار پایین‌تری نسبت به پل زدن دارد؛ یعنی چیزی در حدود چند ده مورد، درحالی‌که صدها مورد از کاربرد پل زدن در همان تحقیق مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد که قضاوت متفاوت متفاوت گویشوران در مورد قابل قبول بودن این دو صورت، مربوط به یک اختلاف کاربردی است که توجیه آماری دارد و ربطی به ویژگی‌های زبان‌شناختی درونی این دو ساخت ندارد. این بدان معنی است که توانش گویشوران، دانش‌های آماری را نیز شامل می‌شود.

این مشاهده به‌خودی‌خود جدید نیست. برای انگاره‌هایی که مبتنی بر کاربرد هستند، توانش بر اساس کاربرد و با در نظر گرفتن داده‌های آماری ضروری جهت تنظیم دستور زبان گویشوران شکل می‌گیرد. این برداشت آماری از توانش زبان را در رویکردهای صوری‌تر نظیر رویکرد برزتن (BRESNAN 2006) در باب تناوب مفعول غیرصریح<sup>۱</sup> در زبان انگلیسی نیز می‌توان دید. بسامد بالای برخی از افعال به نسبت برخی دیگر در دل یک

---

1. alternance dative



طبقه واحد می‌تواند دو نتیجه را در بر داشته باشد: ۱. اولین نتیجه که پیش از این نیز به آن اشاره شد، به قضاوت گویشوران در باب قابل قبول بودن مربوط است. آنان افعالی را که بسامد وقوع بالاتری دارند و در نتیجه واژگانی شده‌اند، بی‌هیچ مقاومتی می‌پذیرند، درحالی‌که در برابر افعالی که بسامد وقوع پایین‌تری دارند مقاومت بیشتری نشان می‌دهند یا کلاً آنها را پس می‌زنند؛ ۲. نتیجه دوم مربوط است به وضعیت و موقعیت نابرابر افعالی که در یک طبقه گردآوری شده‌اند و ظاهراً نمونه بارز و شاخصی از یک حوزه خاص معنایی یا ساختی محسوب می‌شوند: افعال دارای بسامد بالا بیشتر می‌توانند الگویی برای تولید افعال جدید باشند. سمولیان به مشاهدات مشابهی که بایبی و ادینگتون (Bybee & Eddington 2006) در مورد چهار فعل اسپانیولی به معنی شدن در ترکیب با برخی صفت‌ها داشته‌اند، اشاره می‌کند. ترکیب‌های فعل - صفت که دارای بسامد وقوع بسیار بالا هستند به‌عنوان نمونه بارز و شاخص تلقی می‌شوند. هر مقوله، حول یک عضو مرکزی شکل می‌گیرد که بالاترین بسامد وقوع را دارد و بقیه اعضای هر مقوله با فواصل کمتر یا بیشتر از عضو مرکزی قرار می‌گیرند.

اگر این نتیجه‌گیری دوم درست باشد می‌توان پیش‌بینی کرد که یک فعل تأییدنشده یا دارای بسامد وقوع پایین که از جهت معنایی با عضو اصلی یک طبقه شباهت دارد، نسبت به فعلی که دارای بسامد یکسانی است اما از جهت معنایی به عضو مرکزی شباهت ندارد، بیشتر قابل قبول باشد.

به نظر می‌رسد این دریافت شمی را برخی از داده‌ها تأیید می‌کنند، مثلاً ساخت ارائه‌شده در فرمول  $N \text{ xod } r\hat{a} \text{ be } N \text{ zadan}$  که نمونه مثال آن را در جمله «مریم خود را به دیوانگی زد» می‌بینیم، با یک طبقه نسبتاً زایا از گزاره‌های مرکب از فعل زدن مطابقت دارد. ساخت خود را به  $N$  زدن را می‌توان با تظاهر به  $N$  کردن بازسازی کرد. در وهله نخست، توقع این است که همه اسم‌هایی که وضعیت یا ویژگی قابلیت وانمود کردن را دارند، بتوانند در این ساخت حضور یابند. باین حال، به انجام رساندن یک پژوهش نظام‌مند در پیکره‌های متفاوت موجود بر روی وبگاه‌های اینترنتی نشان می‌دهد که اسم‌های تأییدشده فقط زیرمجموعه کوچکی از اسم‌هایی را تشکیل می‌دهند که بالقوه می‌توانند در فرمول فوق ظاهر شوند. به این ترتیب، حدود پنجاه اسم با این ویژگی‌ها پیدا شده

است که برخی از آنها عبارت‌اند از: عصبانیت، بیهوشی، بیماری، بی تفاوتی، بی خبری و نظایر آن. نگارنده این اسم‌ها را از لحاظ معنایی به دو زیرمجموعه نسبتاً منسجم تقسیم کرده است: الف) بیماری، رنج یا نقص فیزیکی: بیماری، دل‌درد، چلاق، کرگوشی، سردرد ...؛ ب) نادانی یا حماقت: حماقت، جهالت، جهل، کودنی ... اولین زیرمجموعه همه اسم‌هایی را شامل می‌شود که معادل بیماری هستند، نظیر بیماری و ناخوشی که می‌توان آنها را اسم‌های طبقه‌بندی‌شده دانست. باین‌حال، برخلاف انتظار، تعداد اسم‌های قابل قبول و پذیرفته‌شده در این گروه بسیار کم است. این کمیت ناچیز فقط مربوط به نوع پیکره‌های مورد بررسی نیست، بلکه به نظر می‌رسد بازتاب یک قاعده‌مندی در کاربرد نزد گویشوران زبان باشد که مثلاً در مورد نمونه‌های ذیل بسیار با احتیاط عمل می‌کنند و می‌کوشند از کاربرد آنها بپرهیزند:

مریم خود را به هپاتیت زد.

مریم خود را به سرطان زد.

مریم خود را به زخم معده زد.

می‌توان فکر کرد که این عدم تمایل در کاربرد مثال‌های فوق در واقع نمایانگر نوعی عدم سازش معنایی باشد، زیرا تظاهر کردن به بیماری سختی نظیر هپاتیت بسیار سخت‌تر از تظاهر کردن به چلاق بودن است. بی‌شک این عاملی است که در قضاوت گویشوران تأثیر می‌کند. باین‌حال، یک مرزبندی قاطع و روشن میان بیماری‌هایی که می‌توان به آنها تظاهر کرد و بیماری‌هایی که قابلیت وانمود کردن ندارند، ناممکن است. به همین ترتیب، گویشوران در کاربرد واقعی نیز چنین مرزبندی‌ای را نشان نمی‌دهند.

درواقع، در نظر گرفتن بسامد تأیید وقوع‌های مختلف این ساخت، از یک وقوع به یک وقوع دیگر تفاوت‌های چشمگیری را نشان می‌دهد؛ به طوری که مثلاً در جایی که برای ساخت خود را به ناخوشی زدن هزاران مثال یافت می‌شود، برای ساخت خود را به اسهال زدن به زحمت می‌توان چند نمونه نادر یافت، و بالاخره برای برخی ساخت‌ها نظیر خود را به هپاتیت زدن هیچ نمونه‌ای یافت نمی‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد که شم زبانی گویشوران در بازنمایاندن این تفاوت‌های کاربردی نقش بسزایی دارد.

فصل پنجم کتاب که ۵۶ صفحه است به مطالعه موردی گزاره‌های مرکب از فعل

زدن اختصاص یافته است. نویسندگان در این فصل از کتاب ابتدا فعل زدن را به‌عنوان یک فعل واژگانی «پُر» با معانی مختلفی که داراست بررسی کرده و سپس گزاره‌هایی را مطالعه کرده است که مستقیماً با کاربردهای واژگانی فعل زدن مرتبطند و عمدتاً از لحاظ معناشناختی مد نظر قرار گرفته‌اند (گزاره‌های حاکی از خشونت فیزیکی [طبقه سیلی، طبقه چاقو]، گزاره‌های حاکی از شلیک گلوله یا توپ، گزاره‌های مکانی<sup>۱</sup>، گزاره‌های حاکی از کاربرد (واکس زدن)، گزاره‌های انضمامی (نمک زدن)، گزاره‌های حاکی از حمل یا وصل کردن [دستبند زدن]، گزاره‌های حاکی از علامت‌گذاری (مُهرزدن)). وی در مرحله بعد گزاره‌هایی را بررسی کرده است که به‌طور غیرمستقیم با کاربردهای واژگانی زدن مرتبط شده‌اند: گزاره‌های حاکی از ضرر و زیان (آسیب زدن)، تهمت، حمله کلامی (تشر)، تماس جسمی (دست زدن)، استفاده از ابزار (شانه زدن). سمولیان سپس همه مواردی را که با کاربردهای واژگانی فعل زدن مرتبط نیستند مطالعه کرده است. این موارد از لحاظ معنایی نیز دسته‌بندی شده‌اند: گزاره‌های حاکی از حقه‌بازی (گول زدن)، گزاره‌های حاکی از تولیدات صوتی (جیک زدن، دم زدن) [این دسته به‌نوبه خود به چند دسته کوچک‌تر تقسیم می‌شوند: گزاره‌های جیغ‌مانند (فریاد/ جیغ زدن)، صدای حیوانات (جیک زدن)، شکوه و ناله (غُر زدن)، سخن گفتن (حرف زدن)]، گزاره‌های حاکی از تولیدات غیرصوتی (برق زدن)، ارتباطات (فکس زدن)، گزاره‌های مربوط به حالت، ژست و حرکات (مثلاً گزاره‌های مربوط به اجرای یک فیگور یا حرکت [جست زدن]، یک حالت [چمباتمه زدن] و راه رفتن [گشت زدن]) در این دسته جای می‌گیرند. پس از آن نوبت به گزاره‌هایی می‌رسد که در آنها زدن دارای رفتار نیمه‌واژگانی است: زدن در معنی نواختن (ساز زدن)، بازی کردن (نَرَد زدن)، بریدن یا تراشیدن (ریش زدن)... با عنایت به رویکرد ساختارگرا که در فصل چهارم به آن اشاره شد، افعال مرکبی که با فعل زدن ساخته شده‌اند توصیف و طبقه‌بندی می‌شوند. فعل زدن برای این منظور محاسن زیادی دارد: ۱. برخلاف افعالی نظیر کردن یا شدن که تقریباً کاربردی صرفاً تهی یا سبک دارند (یعنی فقط به عنوان فعل سبک به کار می‌روند و از معنای واژگانی تهی هستند)، زدن کاربردهای واژگانی زیادی دارد که در ساخت

---

1. locatum

گزاره‌های مرکب نیز به کار می‌آیند و به واسطه همین خاصیت، افعال ساخته‌شده با فعل زدن پیوستار میان افعال سبک تا افعال واژگانی را به خوبی نشان می‌دهند؛ ۲. هرچند گزاره‌های مرکب حاوی فعل زدن به اندازه گزاره‌های حاوی کردن یا شدن زیاد نیستند، باز هم طبقه‌ای غنی را می‌سازند (حدود پانصد فعل واژگانی شده) که شمار آنها با تولید گزاره‌های جدید هر روز بیشتر می‌شود. به همین دلیل زدن با سایر افعالی که آنها نیز کاربردهای واژگانی و یک محتوای معنایی نسبتاً ثابت نظیر افتادن یا بستن دارند، اما زایایی آنها در تشکیل افعال مرکب بسیار کمتر از فعل زدن است، تفاوت دارد؛ ۳. در درون گزاره‌های ساخته‌شده با فعل زدن می‌توان به طبقاتی قائل شد که قاعدندی‌های نحوی و معنایی خاصی را از خود نشان می‌دهند. این چیزی است که با افعالی نظیر کردن یا شدن قابل مشاهده نیست. هریک از طبقاتی که به این شکل به دست آورده‌ایم با یکی از ساخت‌هایی که بخشی از آنها ثابت است، مطابقت دارد. بی‌شک، به دلیل این ویژگی‌هاست که پژوهش‌های دیگری نیز که درباره افعال مرکب صورت گرفته‌اند، فعل زدن را به عنوان نمونه تحقیق برگزیده‌اند. بشیری (1981) به برخی از ویژگی‌های معنایی موجود در افعال ساخته‌شده با فعل زدن اشاره کرده است، به‌ویژه این نکته که افعال مرکب حاصل از فعل زدن عمدتاً حاکی از یک عمل تکراری هستند، نظیر کف زدن، یا به کنشی اشاره می‌کنند که مدت زمانی طول می‌کشد، مثل فریاد زدن. البته این نظر را نمی‌توان به همه افعال مرکب از فعل زدن تعمیم داد.

سمولیان در این زمینه به بررسی دقیق و مفصلی که فامیلی (Family 2006) در چارچوب دستورهای ساختارگرا، با استفاده از مفهوم ریزجزیره‌های معنایی<sup>۱</sup> پیشنهاد کرده است، اشاره می‌کند. یک ریزجزیره عبارت است از مجموعه‌ای از گزاره‌های مرکب که دارای مفاهیم فعلی مشابهی هستند و با همان فعل و نوع خاصی از عناصر پیش‌فعلی (یعنی جزء غیرفعلی) ساخته شده‌اند. این ریزجزیره‌ها فقط مبتنی بر بخشی از ویژگی‌های معنایی و ذاتی عنصر پیش‌فعلی هستند. به عبارت دیگر، عنصر پیش‌فعلی دارای مختصاتی است که فقط در حین ترکیب با یک فعل خاص فعال می‌شود، نه در ترکیب با افعال دیگر. فعل نیز به نوبه خود سهم معنایی مشخصی در ترکیب با یک عنصر

پیش‌فعلی خاص دارد. به این ترتیب، معنای کل ساخت با ترکیب معنای هریک از اجزای فعل مرکب فرق دارد.

این گروه‌بندی گزاره‌ها در ریزجزیره‌ها از طریق ویژگی‌های قطعی نمایش داده نمی‌شوند، بلکه از طریق محاسبات تخمینی و در قالب گروه‌بندی‌های فضا- مکانی قابل رؤیت‌اند: ریزجزیره به صورت دایره‌ای بزرگ یا کوچک است که ابعاد آن برحسب تعداد اعضای آن تغییر می‌کند. رابطه هر ریزجزیره با سایر ریزجزیره‌ها از طریق فاصله معنایی آن با دیگر ریزجزیره‌ها تعیین می‌شود. با این حال، برخلاف فامیلی (Ibid) که موضعی کاملاً غیر ترکیب‌بنیاد دارد، هدف سمولیان اثبات این نکته است که امکان یک ترکیب‌پذیری قیاسی<sup>۱</sup> (یعنی ساختن فعل مرکب به قیاس صورت‌های دیگر) برای تعداد قابل ملاحظه‌ای از گزاره‌ها وجود دارد.

نکته دیگری که میان نظریه فامیلی و سمولیان تمایز ایجاد می‌کند، در نظر گرفتن ویژگی‌های نحوی است که در طبقه‌بندی پیشنهادی فامیلی جایی ندارد. بنابراین، در بسیاری از موارد، توازی معنایی با توازی نحوی همراه است. اگر دیدگاه دستورهای ساختارگرا را قبول داشته باشیم، ساخت عبارت است از ارتباطی که میان صورت و تعبیر برقرار می‌شود.

به کمک گروه‌بندی‌های گزاره‌هایی که با یکدیگر قرابت معنایی دارند، می‌توان قواعدی را استخراج کرد که در یک رویکرد معنایی محض لزوماً بدیهی نیستند. سرانجام اینکه رویکرد ترکیب‌پذیری مورد قبول فامیلی موجب می‌شود او نتواند به سهولت زایایی برخی از طبقات گزاره‌ها را توضیح بدهد؛ گزاره‌هایی که در آنها معنی‌ای که به فعل نسبت داده شده است (حتی به صورت قیاسی)، اجازه می‌دهد مجموعه ساخت مورد نظر را به رخداد‌های جدیدی تعمیم بدهد. از این گذشته، این معنی، چنان‌که در مورد فعل زدن خواهیم دید، گاهی در تداوم کمابیش مستقیم یکی از کاربردهای واژگانی فعل مستتر است. این تفاوت‌ها میان دو رویکرد مذکور گاه تفاوت‌های مهمی را میان طبقه‌بندی سمولیان و طبقه‌بندی پیشنهادی فامیلی آشکار می‌سازند. طبقه‌بندی‌های سمولیان در کتاب دستور گزاره‌های مرکب فارسی مبتنی بر

1. a posteriori

این ملاک‌ها هستند: الف) معنی‌دار بودن گزاره در مجموع و ارتباط احتمالی آن با یکی از کاربردهای واژگانی فعل زدن؛ ب) معنی‌دار بودن عنصر اسمی؛ ج) سهم و دستاورد زدن؛ د) ساخت نحوی گزاره.

گروه‌بندی‌هایی که به این صورت‌اند، تنها یک گزینه از میان گزینه‌های متعدد هستند. با پذیرفتن اینکه امکان گروه‌بندی‌های دیگری هم غیر از آنچه در کتاب سمولیان آمده، وجود دارد، در واقع می‌پذیریم که گروه‌بندی‌های کتاب، به همین صورت که هستند، با تصاویر ذهنی گویشوران زبان و یا با نحوه ساخت گزاره‌های مرکب در توانش زبانی گویشوران مطابقت ندارد. ضمناً، هرچند گروه‌بندی‌های پیشنهادی سمولیان با مجموعه معینی از ملاک‌ها منطبق‌اند، مرزبندی و محدوده و حدود و ثغور دقیقی ندارند. به این ترتیب، انتخاب یک گروه مشخص برای برخی از گزاره‌ها مسئله‌ساز خواهد بود، زیرا گروه‌های زیادی می‌توانند این گزاره‌ها را در خود بپذیرند. هر گروه حول یک یا چند عضو مرکزی ساخته می‌شود که نمونه بارز و شاخص ویژگی‌های معنایی و نحوی آن گروه است. همه اعضای گروه لزوماً همه ویژگی‌های مذکور را ندارند. در نتیجه گروه‌هایی که به این طریق ساخته می‌شوند کاملاً همگون نیستند. البته این موضوع مشکل‌آفرین نیست، زیرا هدف از این گروه‌بندی‌ها پیش‌بینی همه ویژگی‌های فردی هریک از گزاره‌ها نیست، بلکه هدف اصلی آشکار ساختن قاعده‌مندی‌های صوری و تعبیری است که از درون هریک از طبقه‌بندی‌ها بیرون می‌آید و به گویشوران زبان امکان تولید و درک گزاره‌های جدید را می‌دهد. با وجود این، درست همان طور که در صرف ساخت‌بنیاد دیده می‌شود، اطلاعات بافتی در تعیین یک تعبیر خاص از میان تعابیر گوناگون ممکن، نقش بسزایی دارد. به همین دلیل است که گروه‌بندی‌های سمولیان اساساً برحسب روابط موجود میان برخی از طبقات گزاره‌ها و کاربردهای واژگانی فعل زدن سازمان‌دهی شده‌اند. وی به‌منظور معرفی گزاره‌های مرکب، قبل از هر چیز کاربردهای واژگانی فعل زدن را توصیف کرده است.

به طور کلی طبقه‌بندی ارائه‌شده در فصل پنجم کتاب تنها بخشی از گزاره‌های مرکب ساخته‌شده با فعل زدن را در بر می‌گیرد. در واقع، این طبقه‌بندی بیش از ارائه توصیف کامل و جامع گزاره‌های واژگانی شده حاوی یک فعل مشخص، امکان اتخاذ

یک رویکرد ساختارگرا و صحت و درستی آن را نشان می‌دهد تا به کمک آن، هم ویژگی‌های اصطلاحی - فردی نمایان شوند و هم میزان زایایی گزاره‌های مرکب فارسی بررسی شود. ضمیمه‌ای که در تکمیل این کتاب بر روی وبگاه<sup>۱</sup> قرار داده شده است، مشتمل بر چند طبقه دیگر نیز هست. ضمناً تعدادی از گزاره‌های مجزا نیز که در هیچ‌یک از طبقات ارائه شده نمی‌گنجد، آورده شده است. افعال آتش زدن و لپخند زدن و تخمین زدن از آن جمله‌اند. رویکرد طرح شده در این کار را می‌توان به گزاره‌های مرکب حاوی افعال دیگر نیز تعمیم داد. احتمال دارد مشاهداتی که در مورد فعل زدن به آنها اشاره شد، برای گزاره‌های حاوی افعالی نظیر کشیدن، خوردن، گرفتن، دادن، افتادن و به طور کلی مجموعه افعالی که در ساخت افعال مرکب دخیل‌اند، به‌جز چند استثنا، نیز صدق کند. اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، کلاً دریافت ما از رابطه میان افعال واژگانی و افعال سبک فارسی می‌بایست به تبع این مطلب تغییر کند. در واقع، کتاب دستور گزاره‌های مرکب، علاوه بر بررسی این مقوله، مطلب عمده دیگری را نیز مطرح کرده است که تا کنون در آثار دیگر نادیده گرفته شده بود و آن سختی یا حتی ناممکن بودن مرزبندی قاطع میان افعال واژگانی و افعال سبک در زبانی است که حدود صد فعل رایج بیشتر ندارد. توصیف و طبقه‌بندی گزاره‌هایی که با فعل زدن ساخته می‌شوند روشن ساخت که چگونه کاربردهای واژگانی و کاربردهای سبکی یک فعل واحد می‌توانند با هم خلط شوند و در نتیجه معلوم شود که در نظر گرفتن یک خانواده کاربردی، بدون در نظر گرفتن یک خانواده کاربردی دیگر، ناممکن است. اینها نکاتی هستند که لازم است در بررسی‌های آتی در زمینه گزاره‌های مرکب در نظر گرفته شوند.

به طور کلی می‌توان مطالب این کتاب را به این صورت جمع‌بندی کرد: نگارنده کتاب با بررسی ویژگی‌های ارائه شده در آثار پیشین برای نخستین بار به سه دیدگاه درباره گزاره‌های مرکب اشاره می‌کند: گزاره‌هایی که ماهیت نحوی دارند؛ گزاره‌هایی که ماهیت واژگانی دارند؛ و سرانجام افعالی که نیمه‌واژگانی هستند که این خود از امتیازات کتاب حاضر به شمار می‌رود. یکی از ویژگی‌های زبان فارسی که در این کتاب به آن

1. <http://www.iran-inde.cnrs.fr/spip.php?article187>

اشاره شده تعداد بسیار اندک افعال با معنای خاص در این زبان است و همین امر موجب کاربرد بسیار بالای افعالی می‌شود که می‌توان آنها را نیمه‌واژگانی دانست و در جایی میان دو قطب فعل تک‌معنایی و فعل سبک قرار دارند.

به اعتقاد مؤلف کتاب نمی‌توان مرز قاطعی میان واحدهای نحوی و واژگانی تعیین کرد. وی معتقد است که افعال مرکب طیفی هستند. این مطلبی است که در آثار پیشین به این صراحت به آن اشاره نشده است. البته طیب‌زاده در کتاب خود با عنوان دستور زبان فارسی؛ بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی (۱۳۹۱: ۸۱) به نوعی به این مسئله و منشأ آن اشاره کرده است:

فعل مرکب در فارسی از حیث تاریخی وضعیت تثبیت‌شده و مشخصی ندارد، به این معنا که بسیاری از افعال مرکب فارسی کاملاً واژگانی شده‌اند و به وضعیت نهایی خود رسیده‌اند و برخی دیگر در مراحل گوناگون تبدیل شدن به فعل مرکب هستند.

به اعتقاد وی هرچه یک فعل مرکب واژگانی‌تر شده باشد پیوند میان همراه و همکرد آن قوی‌تر خواهد بود؛ به حدی که در افعال مرکبی که کاملاً واژگانی شده‌اند هیچ واژه‌ای بین همراه و همکردشان فاصله نمی‌اندازد (همان: ۹۰-۹۱). وی افعال مرکب را به دو دسته کلی تقسیم کرده است: افعال جداشدنی و افعال جدانشدنی. افعال مرکب جدانشدنی واژگانی‌شده‌تر از افعال مرکب جداشدنی هستند.

سمولیان افعال مرکب را بیشتر واحدهای نحوی می‌داند تا واژگانی. وی ضمن رد ملاک‌هایی که برای واژگانی بودن گزاره‌های مرکب در آثار پیشین ارائه شده، نشان می‌دهد که مطالعات نظام‌مند بر روی پیکره‌های گوناگون زبانی و نیز توسل به روش‌های آماری و تجربی برای تحکیم نتایج حاصل از تحقیقات در این زمینه ضروری است. تحقیقات آتی در خصوص افعال مرکب فارسی بی‌تردید استفاده از این پارامتر را ایجاب می‌کند.

در آثار پیشین از داده‌های محدودتری استفاده شده است، در صورتی که در کتاب حاضر دامنه داده‌های بررسی شده بسیار گسترده‌تر از قبل است که این خود نه تنها از امتیازات کتاب محسوب می‌شود، بلکه بر دقت تحقیق نیز افزوده است.

در مجموع، کتاب حاضر می‌تواند مبنای قابل اعتماد و راهگشایی برای تحقیقات بیشتر در زمینه افعال مرکب فارسی باشد.



## منابع

- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰)، *دستور تاریخی فعل*، قطره، تهران؛
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۶)، *دستور زبان فارسی ۲*، ویرایش دوم، مؤسسه فرهنگی فاطمی، تهران؛
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸)، *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، امیرکبیر، تهران؛
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۴۷)، *دستور زبان فارسی*، کتاب‌فروشی تهران، تهران؛
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۷۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، *مجله زبان‌شناسی*، س ۱۲، ش ۱ و ۲، ص ۲-۴۵؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، *پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی: مجموعه مقالات*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص ۱۴۹-۱۹۹؛
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۲)، «درباره فعل‌های جعلی در زبان فارسی»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ص ۲۳۶-۲۴۶؛
- صدری‌افشار، غلامحسین (۱۳۸۱)، *فرهنگ معاصر فارسی امروز*، فرهنگ معاصر، تهران؛
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، *نامه فرهنگستان*، دوره هفتم، ش ۲، پیاپی ۲۶، ص ۲۶-۳۴؛
- طیب‌زاده، امید (۱۳۸۹)، «واژگانی برای زبان فارسی (نقدی بر کتاب ساختمان واژه و مقوله دستوری، اثر علاءالدین طباطبایی)»، *دستور*، ش ۶، ص ۲۵۱-۲۶۳؛
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، *دستور زبان فارسی؛ بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*، نشر مرکز، تهران؛
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴)، *جمله و تحول آن در زبان فارسی*، امیرکبیر، تهران؛
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۹)، *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد؛
- معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، چ ۸، امیرکبیر، تهران؛
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۶)، *دستور زبان فارسی*، طوس، تهران؛
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۵۶)، *نقدی بر تاریخ زبان فارسی و نکاتی درباره فعل مرکب*، *حرف‌های تازه در ادب فارسی*، ش ۱، ص ۲۰۱-۲۱۳؛

BASHIRI, I. (1981), *Persian Syntax*, Minneapolis: Burgess Publishing Company;

BRESNAN, J. (2006), "Is syntactic knowledge probabilistic? Experiments with the English dative alternation", In FEATHERSTON, S. et W. STERNEFELD. éditeurs: *Roots: Linguistics in Search of its Evidential Base*, Berlin: Mouton de Gruyter;

BYBEE, J. L. et D. EDDINGTON, (2006), "A usage-based approach to Spanish verbs of "becoming", *Language* 82: 323-355;

- DABIR-MOQHADDAM, M. (1995), "Fe'le morakkab dar zabâne fârsi (les verbes composés en persan)", *Majalleye Zabânshenâsi* 12: 2-45;
- FAMILY, N. (2006), *Explorations of Semantic Space: The Case of Light Verb Constructions in Persian*, Thèse de doctorat, EHESS;
- FOLLI, R., et.al. (2005), "Determinants of event type in Persian Complex Predicates", *Lingua* 115: 1365-1401;
- FORBES, Duncan (1876), *A Grammar of the Persian Language*, London Wm.H. Allen & co;
- GHOMESHI, G. et D. MASSAM (1994), "Lexical/syntactic relations without projection", *Linguistic Analysis* 24: 175-217;
- GRIMSHAW, J. and A. MESTER (1988), "Light Verbs and Theta-Marking", *Linguistic Inquiry* 19: 205-232;
- GOLDBERG, A. E. (1996), "Words by default: Optimizing constraints and the Persian complex predicate", In *Annual Proceedings of the Berkeley Linguistic Society* 22: 132-146, Berkeley;
- HALE, K. L. et S.J. KEYSER (1992), "The syntactic character of thematic structure", In Roca, I., éditeur: *Thematic Structure: Its Role in Grammar*: 107-143, Berlin: Foris;
- \_\_\_\_\_ (1993), "On argument structure and the lexical expression of syntactic relations", In Hale, K. et S. J. Keyser, éditeurs: *The View from Building 20*: 53-109, Cambridge MA: MIT Press
- \_\_\_\_\_ (1997), "On the complex nature of simple predicators", In Alsina, A. et.al., éditeurs: *Complex Predicates*: 29-65, Stanford: CSLI Publications;
- \_\_\_\_\_ (2002), *Prolegomenon to a Theory of Argument Structure*, Cambridge, MA: MIT Press;
- JESPERSEN, O. (1965), *A Modern English Grammar on Historical Principle*, London: George & Unwin;
- JONES, T. William (1828), *A grammar of Persian Language*, London: W. Nicol;
- KARIMI, S. (1997), "Persian complex verbs: idiomatic and Compositional", *Lexicology* 3/1: 273-318;
- KARIMI-DOOSTAN, G. (1997), *Light Verb Constructions in Persian*, Thèse de doctorat, University of Essex;
- LAMBTON, Ann K.S. (1984), *Persian Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press;
- \_\_\_\_\_ (2005), "Light verbs and structural case", *Lingua* 115: 1737-1756;
- LAZARD, G. (1982), "Le morphème râ en Persan et les relations actancielles", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris* 77(1): 177-207;
- \_\_\_\_\_ (1994), *L'actance*, Paris: P.U.F.;
- MASINI, F. (2009), *Phrasal Lexemes, Compounds and Phrases: a Constructionist Perspective*, Chicago;
- MEGERDOOMIAN, K. (2002), *Beyond Words and Phrases: A Unified Theory of Predicate Composition*, Thèse de doctorat, University of Southern California;
- MÜLLER, S. (2010), "Persian complex predicates and the limits of inheritance-based analyses", *Journal of Linguistics* 46(2): 601-655;
- NUNBERG, G. et.al. (1994), "Idioms", *Language* 70: 491-538;

- SAMVELIAN, P. (2001), "Le statut syntaxique des object nus en persan", *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris* 96 (1): 349-388;
- \_\_\_\_\_ (2001b), "Le sujet L'inaccusativité dans les prédicats: déterminat, allomorphe de L'ezâfé ou autre chose encore?", *Studia Iranica* 35(1): 7-34;
- VAHEDI-LANQRUDI, M.-M. (1996), *The Syntax, Semantics and Argument Structure of Complex Predicates in Modern Farsi*, Thèse de doctorat, University of Ottawa.

